



تحلیل نظری جرایم علیه بشریت در پرتو یافته‌های جرم‌شناسی

سمیرا گل خندان^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۹۶/۱۰/۱۹ تاریخ پذیرش نهایی: ۹۷/۹/۱۵

چکیده

نظریه پردازی موضوعی است که بخشی از زندگی روزمره می‌باشد. بسیاری از افراد نظریات خاصی در مورد جرایمی و چگونگی ارتکاب جرایم دارند. تاریخ، مشحون از بحث و گفت و گوهای عام و خاص در این باره است. هر نظریه در واقع بیان یک اعتقاد است. دیدگاهی است که اجازه می‌دهد جهان اطراف خود را قدری بهتر شناخت. از آنجا که نوع بشر موجودی پیچیده است، نظریه پردازی در زمینه بزهکاری و به عبارتی بررسی علل اصلی بزهکاری اغلب اوقات کاری دشوار می‌باشد. این دشواری در ارتباط با جرایم علیه بشریت به لحاظ پیچیدگی‌های خود این جرایم بیشتر است. هدف در این مقاله بررسی نظریه‌های جرم‌شناختی به منظور تبیین این جرایم و ارائه یک مبنا برای تحلیل نظام مند و درک مؤلفه‌های علت‌شناسانه آنها می‌باشد. در این راستا با توجه به این نکته که در بررسی نظریه‌ها نباید انتظار دست‌یابی به تفاسیری بی‌عیب و نقص یا دلیل اصلی ارتکاب این گونه جرایم داشت، به تحلیل نظری این جرایم می‌پردازیم و در این تحلیل ابتدا در یک مبحث، این جرایم را با توجه نظریه‌های کلاسیک که از قبل توسط جرم‌شناسان مطرح شده‌اند همچون آنومی، فشار، معاشرت‌های ترجیحی، یادگیری اجتماعی بررسی می‌نماییم و سپس در مبحث دیگر بر اساس نظریه‌های نوین که جدیداً توسط جرم‌شناسان در تحلیل جرایم مطرح شده‌اند همچون نظریه جرم دولتی، نظریه انطباق اجتماعی به تبیین این جرایم می‌پردازیم. در نهایت این نظریه‌ها در تعامل یا یکدیگر می‌توانند بخش مهمی از واقعیت این جرایم را توجیه نمایند.

کلید واژه‌ها

جرایم علیه بشریت، نظریه‌های جرم شناختی، آنومی، جرم دولتی.

مقدمه

جرایم علیه بشریت اعمالی خطرناک و غیر انسانی هستند که به عنوان بخشی از یک تهاجم گسترده یا سازمان یافته، علیه جمعیت غیر نظامی ارتکاب می‌یابند. به لحاظ پیامدهای ناگوار این جرایم که فراتر از محدوده‌های قابل تحمل تمدن بشری می‌باشند مورد توجه پژوهشگران در حوزه‌های مختلف قرار گرفته‌اند. در حوزه جرم‌شناسی باید گفت این جرایم تا مدت‌ها مورد توجه جرم شناسان نبوده‌اند که این امر با توجه به دامنه خسارات و پیامدهای جرایم علیه بشریت در مقایسه با جرایم عادی، قابل تأمل است. (Harrendorf, 2014, pp 231-232) به عبارت دیگر علیرغم اینکه این جرایم شدیدتر از جرایم متعارفی هستند که معمولاً توسط جرم شناسان مطالعه می‌شوند اما جرم شناسان توجه نظری یا عملی مختصری را نسبت به این جرایم داشته‌اند. (Maier-Katkin and others, 2009, p228) برای این بی‌توجهی دلایل مختلفی مطرح شده است: رایج‌ترین استدلال در مقابل عدم تمرکز جرم شناسان بر جرایم علیه بشریت، مبتنی بر اصل قانونی بودن جرم می‌باشد. به این معنا که غالباً جرایم علیه بشریت، اقدامات مورد حمایت دولت هستند که تحت لوای قانون ارتکاب می‌یابند و در نتیجه ممکن نیست که در دقیق‌ترین تفسیر قانونی، جرمی را محقق سازند. (Ibid) به این ترتیب اگرچه بسیاری از جرایم بین‌المللی از جمله جرایم علیه بشریت در قرن بیستم اتفاق افتادند و اگرچه جرایم مزبور نقض‌های حقوق بین‌الملل بودند، اما به معنای دقیق کلمه توسط محاکم ملی یا بین‌المللی نه تعقیب و نه مجازات شدند. با این وصف، از آنجا که هم جرم‌شناسی انتقادی و هم جرم‌شناسی علت‌شناسی، حوزه‌های مطالعه‌شان را بر اساس واکنش‌های نظام عدالت کیفری معین می‌نمایند لذا رفتاری که نمی‌توانست مجازات شود یا مجازات نمی‌شد، پرداختن به آن در حوزه جرم‌شناسی مشکل بود. بر همین اساس، عجیب نیست که پس از امضای اساسنامه رم، تعداد آثار در زمینه جرم‌شناسی فرا ملی یک مرتبه افزایش یافت. (Harrendorf, op.cit, p.p 233-234) دلیل دیگری که در بی‌توجهی جرم‌شناسی به جرایم علیه بشریت مطرح می‌شود، رویکرد محله‌گرایی است. به این معنا که جرم‌شناسان غالباً پیوندهایی را با ویژگی‌های جغرافیایی معین که در حوزه نفوذ و شناخت آنها قرار دارد برقرار می‌نمایند و خود را با رویدادهایی پیوند می‌زنند که در محدوده محله خودشان واقع شده است و لذا وقایعی که در مناطق دور افتاده اتفاق می‌افتد را بی‌ارتباط با پیوند و سیاست محله‌گرایی خود تلقی می‌نمایند. (Yacoubian, 1988)

2000, p14) دلیل دیگر، ریشه در سیاست‌های آموزشی و پژوهشی دولت دارد. به این معنا که جرم‌شناسی برای تثبیت خود به عنوان یک رشته مستقل، دریافت بودجه و امکانات می‌بایست بر روی دغدغه‌های نظام عدالت کیفری از قبیل جرایم خیابانی تمرکز نماید تا بر روی جرایم علیه بشریت که در آنها گاهی پای نمایندگان دولت به وسط کشیده می‌شود. به عبارت دیگر وارد شدن در گستره بررسی رفتارهایی که گاهی اوقات نمایندگان دولت متهم به ارتکاب می‌باشند، جرم‌شناسی را به بهانه غیرعلمی و جنجالی بودن در معرض خطر کنار گذاشته شدن قرار می‌دهد به گونه‌ای که حتی جرم‌شناسان در زندگی شخصی و حرفه‌ای خود ترس از این دارند که بی‌گناه محکوم شوند. (Maier-Katkin and others, op.cit, p 230-231)

در نتیجه، موانع ساختاری بسیاری در توجه جرم‌شناسی به جرایم علیه بشریت وجود داشته و دارد. اما از آنجا که یافته‌های جرم‌شناسی می‌تواند کمک موثری برای عدالت کیفری در مقابله آگاهانه با آنها و نیز دستیابی به یک سیاست جنایی موثر در پیشگیری از اینگونه جرایم باشد، جرم‌شناسان می‌بایست رویکرد سنتی خود را مورد تجدید نظر و بازبینی قرار دهند. بر همین اساس در این مقاله به تحلیل نظری جرایم علیه بشریت پرداخته می‌شود. با این مبنا که نظریه بخشی از تبیین است. اساساً تبیین شیوه‌ای محسوس برای مرتبط ساختن برخی پدیده‌های ویژه به مجموعه‌ای از اطلاعات، باورها و نگرش‌هایی است که فضای فکری مردم را در زمان و مکان معینی تشکیل می‌دهد. به این ترتیب نظریه‌های علمی نوعی از تبیین هستند؛ به طور کلی نظریه‌های علمی گزاره‌هایی را درباره ارتباط بین پدیده‌های مشاهده پذیر مطرح می‌کنند. (ولد، برنارد و اسنیپس، ۱۳۹۰، ص ۱۳) به عبارت دیگر نظریه‌ها در واقع، عمومیت بخشیدن به یک نوع خاص هستند؛ آنها چگونگی ارتباط دو یا چند رخداد را با یکدیگر توضیح می‌دهند و شرایطی که ضمن آنها، این روابط تحقق می‌یابند را بیان می‌کنند. (فرانک پی و ماری لین دی، ۱۳۹۳، ص ۱۷) در حوزه جرم‌شناسی بخش عمده‌ای از نظریه‌های علمی، درباره ارتباط میان خصیصه‌های زیستی، روانی یا اجتماعی افراد، ویژگی‌های ساختاری جامعه و احتمال درگیری در رفتارهای مجرمانه، گزاره‌هایی را عنوان می‌کنند. (ولد، برنارد و اسنیپس، پیشین، ص ۱۳) به این ترتیب با شناخت نظریه‌های علمی جرم‌شناسی درباره چرایی رفتارهای مجرمانه که بر پایه مشاهدات سیستماتیک و منطق دقیق بنا شده‌اند و از سوی شواهد و ادله تحقیقی حمایت می‌شوند، می‌توانیم دست به طراحی برنامه‌ها و سیاست‌هایی بزنیم که بستر مناسب جهت تحقق اهداف نظام عدالت کیفری در مواجهه منطقی با جرایم را فراهم می‌نمایند. به عبارت دیگر نظریه‌ها نقطه عزم منطقی برای هر نوع آزمون استراتژی‌های بالقوه با هدف

ارتقای نظام عدالت کیفری است. (فرانک پی و ماری لین دی، پیشین، ص ۳۲) بر این اساس در تحلیل نظری جرایم علیه بشریت ابتدا در مبحث اول نظریه‌های کلاسیک که معمول و رایج بوده و جدید نمی باشند را بررسی می‌نماییم و سپس در مبحث دوم نظریه‌های نوین که جدیداً توسط جرم‌شناسان مطرح شده اند را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱- نظریه‌های کلاسیک

در این مبحث برخی از نظریه‌های کلاسیک که توسط جرم‌شناسان در تبیین جرایم ارایه شده‌اند را مطرح و بر مبنای آنها جرایم علیه بشریت را تحلیل می‌نماییم به گونه‌ای که هر یک می‌توانند بخشی از واقعیت این جرایم را توجیه نمایند.

۱-۱- نظریه آنومی دورکیم

دورکیم از جمله نظریه پردازان قرن نوزدهم است که به تبیین انحراف از دیدگاه جامعه شناختی پرداخت. (ستوده، ۱۳۸۹، ص ۱۲۸) وی را می‌توان پایه گذار این تئوری شناخت که رفتارهای جنایی با ساخت اجتماعی به هم پیوسته است. نخستین خصلت مشخصه اندیشه دورکیم این است که جنایت، پدیده اجتماعی بهنجار است. این برداشت او را بر آن داشت تا تأکید کند که تبهکاری از علل استثنایی ناشی نمی‌شود، بلکه برخاسته از ساخت اجتماع است. اندیشه دورکیم با یک خصلت اساسی ثانوی مشخص می‌شود و آن نقش «آنومی» یا بی‌قانونی یا ناهنجاری و ناسازمندی در توضیح رفتار بزهکار است. وی آنومی را ضعف نقش هنجارهای اجتماعی شرح می‌دهد؛ نیروی اجبار که جامعه بر اعضای خود اعمال می‌کند. (گسن، ۱۳۷۰، صص ۱۳۶ و ۱۳۵) به عبارت دیگر وی جرم را با نبود کنترل‌های اجتماعی هم بسته می‌دید. (ولد و دیگران، پیشین، ص ۱۹۳) به اعتقاد دورکیم تحول اجتماعی سریع، اثرات اجتماعی کلان داشته که منجر به آنومی یا ناهنجاری در ساختار اجتماعی می‌شود که به عنوان نمونه می‌تواند در موقعیت‌های به جا مانده از کودتا یا در انقلاب‌ها مشاهده شود (Rothe, op.cit,p14) و این ناهنجاری یا ضعف نقش هنجارها می‌تواند ارتکاب جرم را به دنبال داشته باشد. (ستوده، پیشین، ص ۱۲۸) در این زمینه «پرویت» می‌نویسد «هارف دریافت که تقریباً تمام نسل کشی‌ها بعد از ۱۹۴۵ در جریان یا بلافاصله به دنبال یک جنگ داخلی، شورش یا فروپاشی حکومت اتفاق افتاد. فریمن نیز به این یافته رسید که دولت‌هایی که به علت بحران، تضعیف شده‌اند به احتمال زیاد، رویاروی نزاعی هستند که می‌تواند به نسل کشی منجر شود.» (Pruitt,

op.cit, p12) به این ترتیب در تحلیل بر مبنای مفهوم آنومی گفته می‌شود دولتی که قادر به اداره و کنترل امور خود به طور مناسب و با کفایت نیست یا قادر به مهار و غلبه بر نیروی شبه نظامیان در مناطق دور افتاده خود نیست، یک شکاف در کنترل ساختارمند به وجود می‌آورد که به طور همزمان انگیزه و فرصت بروز فعالیت مجرمانه را فراهم می‌نماید. در چنین شرایطی کنترل‌های غیر رسمی از جمله کنترل‌های رفتاری قابل اعمال در نهادهایی مانند خانواده، آموزش و پرورش یا مذهب به وضوح ضعیف می‌شوند که این امر در انتقال ارزش‌هایی که مجرمیت را تجویز و تشویق می‌نمایند منظور می‌شود. (Rothe, op.cit, p14) بر این اساس مناطقی از جهان وجود دارد که ساختارهای اجتماعی و سیاسی آنها آنچنان به هم ریخته است که مشکل بتوان از دولت‌هایی سخن گفت که به شکلی مؤثر در چارچوب مرزهای ملی امن عمل می‌کنند. از همین رو بود که کاپلان از فرهنگ جنگجویان جاده ای در سومالی و انفجار خشونت جنایی در ساحل عاج و سیرالئون سخن گفت. (مگوایر، مورگان و رینر، ۱۳۸۹، ص ۳۴۱) همچنین مطابق با این نظریه می‌توان جرایم علیه بشریت و کشتارهای جمعی در عراق و سوریه را تبیین نمود. وضعیت آنومی در مناطقی از این کشورها، فرصت را برای پیدایش سازمان‌های مجرمانه فراهم نموده که ارتکاب فجایع بی شماری در این کشورها را به دنبال داشته است. فجایع ارتكابی در لیبی نیز در پی سقوط حکومت قذافی و ناهنجاری به وجود آمده بر اثر آن می‌تواند بر این اساس توجیه گردد. در بوسنی و هرزگوین، فروپاشی دولت مرکزی یوگسلاوی و آنومی و ناهنجاری حادث شده بر اثر آن در پیوند با سایر عوامل علی منجر به فجایع تاریخی بی شماری گردید.

۲-۱ نظریه معاشرت های ترجیحی ساترلند

نظریه ساترلند بیانگر این است که رفتار مجرمانه در میانکنش با اشخاص دیگر در یک فرایند ارتباط، آموخته می‌شود و این یادگیری رفتار مجرمانه، هم شگردهای ارتکاب جرم که گاهی اوقات بسیار پیچیده و گاهی هم بسیار ساده هستند را در بر می‌گیرد و هم جهت ویژه‌ی انگیزه‌ها، رانش‌ها، توجیه‌ها و نگرش‌ها. یادگیری جهت‌گیری‌های انگیزه‌ها و رانش‌ها از طریق تعبیرهای مجموعه‌های قوانین به عنوان مطلوب و نامطلوب صورت می‌گیرد و شخص بدین جهت بزهکار می‌شود که تعابیر مطلوب از نقض قانون بر تعابیر نامطلوب از نقض آن قانون غلبه می‌یابد. این بنیاد نظریه معاشرت ترجیحی است. (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۱، ص ۵۴) به این ترتیب نظریه ساترلند دو عنصر اصلی دارد: محتوای آنچه آموخته می‌شود که عبارت است از

شگردهای ویژه‌ای برای ارتکاب جرم یعنی انگیزه‌های متناسب، رانش‌ها، توجیه‌ها و نگرش‌ها و کلی‌تر از آن تعابیر موافق نقض قانون و دیگری فرایندی که یادگیری مستلزم معاشرت با اشخاص دیگر است. توصیف ساترلند از محتوای یادگیری از این استدلال «مید» نشأت می‌گرفت که انسان‌ها بر اساس معنایی که پدیده‌ها برای آنها دارند با آنها کنش انجام می‌دهند. به عبارت دیگر در نظریه «مید»، یک عامل شناختی-معناها-رفتار را تعیین می‌کند. توصیف ساترلند از فرایند یادگیری تعریف‌ها نیز از نظریه «مید» سرچشمه گرفته است. «مید» استدلال کرده بود: «معنای چنین چیزهایی از میانکنش اجتماعی که شخص با هم‌قطاران‌ش دارد سرچشمه می‌گیرد یا بوجود می‌آید.» ساترلند با پیروی از نظریه مید استدلال نمود «معنای اعمال مجرمانه به طور عمده از معناهایی سرچشمه می‌گیرد که دیگرانی که افراد در گروه‌های شخصی با آن‌ها در ارتباطند، به آن اعمال می‌دهند.» (ولد و دیگران، پیشین، صص ۲۵۴ و ۲۵۳) در خصوص جرایم علیه بشریت باید گفت از آنجا که در بیشتر اوقات این جرایم در قالب سازمان‌ها و گروه‌های مجرمانه ارتکاب می‌یابند، این گروه‌ها، معناهایی را از رفتار مجرمانه به افراد القاء می‌نمایند که مجرمیت و نقض قوانین را تسهیل می‌نماید. به علاوه تعاملات هر روزه، فرصت کافی برای یادگیری شگردهای جرم را فراهم می‌نماید. به عنوان نمونه در تبیین جرایم ارتكابی یکی از سران حزب بعث، علی حسن المجید، که به ارتکاب جرایم علیه بشریت در دادگاه عالی جنایی عراق محاکمه و محکوم شد می‌توان گفت که وی عضو حزب بعث بود و در آنجا تلاش می‌کرد الگوهای رفتار مجرمانه را از صدام بیاموزد و نهادینه نماید. به همین دلیل مشاهده می‌شود که نوع جرم‌هایی که وی در کردستان عراق مرتکب شده بود با شیوه جرایمی که صدام مرتکب شده بود شباهت بسیاری داشت و این شباهت شیوه ارتکاب جرم حاصل معاشرت‌ها بود. (حیدر الشیخ، ۱۳۹۴، ص ۱۰۹) همچنین در تبیین بخشی جرایم ارتكابی شبه نظامیان داعش می‌توان همین نظریه را استناد نمود. که بسیاری از مرتکبین، یادگیری شگردهای ارتکاب جرم و معناهای خاص در ارتکاب جرم را از این طریق در خود نهادینه می‌نمایند.

۳-۱ نظریه خود کنترلی پایین گات فردسون و هیرشی

میشل گات فردسون و تراویس هیرشی در سال ۱۹۹۰ کتاب «نظریه‌ای عمومی درباره جرم» را منتشر کردند با این ادعا که تمامی انواع جرم را می‌توان توسط خود کنترلی پایین همراه با فراهمی فرصت‌ها تبیین نمود. خود کنترلی به عنوان عاملی درونی نسبت به فرد پنداشته می‌شود. (ولد و دیگران، پیشین، ص ۲۹۰) به این ترتیب به نقل از ویلیامز «دو جنبه

کلیدی از رهیافت آنان عبارت است از: نبود خود کنترلی در یک فرد و فرصت‌های ارتکاب جرم. اگر فرصت ارتکاب جرم بوجود آید، آنگاه فردی ضعیف از نظر خود کنترلی، مرتکب آن خواهد شد در حالی که فردی با خود کنترلی بالا چنین نخواهد کرد.» خود کنترلی اساساً به درجه‌ای اشاره دارد که فرد به آن اندازه در برابر اغوا برای ارتکاب جرم آسیب‌پذیر است. (ملویل و دیگران، پیشین، ص ۱۹۰)

گات فردسون و هیرشی استدلال می‌کنند پرورش ناکارای کودک، مهم‌ترین سهم‌گذار خود کنترلی پایین است. پرورش بسنده کودک که به خود کنترلی بالا در وی منجر می‌شود، هنگامی رخ می‌دهد که رفتار کودک زیر نظر گرفته شده و هرگونه کژروی تشخیص داده شود و مجازات گردد. در حقیقت کنترل‌های بیرونی بر روی رفتار کودک و در نهایت در فرایندی که تحت عنوان اجتماعی شدن توصیف می‌گردد درونی می‌شود. آنها همچنین استدلال می‌کنند که خود کنترلی پس از سن هشت سالگی در فرد نسبتاً ثابت است. (ولد و دیگران، پیشین، صص ۲۹۱ و ۲۹۲) به نقل از پرویت «هاردویک و برانیگان» در یک نظریه پرداز جرم‌شناسانه از نسل‌کشی، نظریه عمومی گات فردسون و هیرشی را به کار بردند. آنها استدلال نمودند که اگر نظریه عمومی جرم واقعاً عمومی است پس باید بتواند تمام جرایم از جمله نسل‌کشی را توجیه نماید. این مؤلفان معتقد بودند که نظریه جرم گات فردسون چیزی بیش از خود کنترلی پایین صرف است بلکه یک تلفیق از خود کنترلی پایین و موقعیت اجتماعی است. اساساً جرم محصول فاعل (خود کنترلی پایین) و موقعیت است. برانیگان و هاردویک معتقد بودند که مرتکبین نسل‌کشی یک فقدان خود کنترلی را در خودشان دارند.» (Pruitt, op.cit, p2) اما مایر و همکاران به استدلال هارویک و برانیگان این انتقاد را وارد نموده‌اند که در نظریه گات فردسون و هیرشی، خود کنترلی پایین از طریق تربیت نامناسب در اوایل دوره کودکی به وجود می‌آید و ثابت و پایدار می‌ماند در حالی که تحلیل‌های جرایم علیه بشریت متضمن این است که مرتکبین، نوعاً از سطح عادی خود کنترلی قبل و بعد از فجایع برخوردار هستند. (Maier- Katkin and Others, op.cit, p237) به عبارت دیگر مرتکبین نسل‌کشی و جرایم علیه بشریت به جز استثناهای معدود، پس از کشتارها به سادگی در جامعه مدنی جذب شدند و به راحتی زندگی‌های عادی‌شان را سپری نمودند. (Waller, 2010, p21) مایر و همکاران پس از ذکر توضیح هاردویک و برانیگان در پاسخ به انتقاد مزبور که «خود کنترلی پایین‌انی و موقتی در بین گروه‌هایی از افراد به وجود می‌آید و به ارتکاب فجایع کمک می‌کند.» بیان می‌دارند که این استدلال ضمن اینکه اصل فرض ثبات در نظریه خودکنترلی را منتفی می‌نماید، هیچ اشاره‌ای به

محرك‌ها ندارد و این سوال را مطرح می‌نماید که چرا و چگونه خودکنترلی پایین‌آنی و موقت در بین گروه‌هایی از افراد ممکن است بوجود آید. (Maier-Katkin and Others, op.cit, p237) اما به نظر ما پاسخ مناسب‌تر به این انتقاد این است که نظریه گات فردسون و هیرشی تلفیقی از خودکنترلی پایین و موقعیت است. لذا پیش یا پس از حدوث فجایع، دیگر موقعیتی وجود ندارد تا خودکنترلی پایین بروز یابد.

۱-۴- نظریه فنون خنثی‌سازی ماتزا

یکی از نظریه‌هایی که بسیار زیاد برای توجیه جرایم بین‌المللی استفاده می‌شود، نظریه فنون خنثی‌سازی می‌باشد. به اعتقاد ماتزا بزهکاران، رفتارهای بزهکارانه را ارج نمی‌گذارند، حتی این رفتار را از نظر اخلاقی، نادرست توصیف می‌نمایند. به عبارت دیگر بزهکاران ارزش‌های اخلاقی قرار دادی را رد نمی‌کنند بلکه آنها را در مجموعه گسترده‌ای از شرایط، بی‌اثر می‌کنند. (ولد و دیگران، پیشین، ص ۲۸۱) در واقع بزهکاران برای ارزش‌های اجتماعی، اعتبار قائلند اما سعی می‌کنند آنها را برای خود بی اعتبار سازند تا بتوانند مرتکب جرم شوند. (نجفی ابرندآبادی، پیشین، ص ۷۸) فنون خنثی‌سازی در این زمینه به آنها کمک می‌کند. این فنون زمانی که بزهکاران می‌خواهند بر خلاف ارزش‌ها و هنجارهایی که درونی شده‌اند رفتار نمایند، به منظور غلبه بر ناهماهنگی شناختاری ضروری هستند. (Harrendorf, op.cit, p249) به این معنا که عموماً انسان‌ها می‌خواهند با احترام و رعایت ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی، احساس خوبی درباره خودشان داشته باشند و زمانی که شروع می‌نمایند به اقدام و رفتار به شیوه‌ای که در راستای ارزش‌ها و هنجارهای درونی شده نمی‌باشد احساس بد و گناهکاری درباره خودشان دارند. چنین احساسی، ناهماهنگی شناختاری نامیده می‌شود. یک واکنش طبیعی به ناهماهنگی شناختاری، کاستن احساس گناه و سرزنش از طریق عقلانی جلوه دادن و توجیه رفتار خودشان می‌باشد. (Smeulers, 2014, p238) بر همین اساس بزهکار با توسل به فنون خنثی‌سازی در مسیر توجیه رفتار خود و کاستن احساس گناه و سرزنش می‌رود. به این ترتیب منظور از خنثی‌سازی در اینجا خنثی‌سازی عقلانیت است، خنثی کردن نیروی وجدان یا پلیس درونی. (نجفی ابرندآبادی، پیشین، ص ۷۸) تکنیک‌های خنثی‌سازی فرد را از کمند قیود اخلاقی و اجتماعی آزاد می‌کنند و رانش او به سوی بزهکاری را ممکن می‌سازند. (ملویله و دیگران، پیشین، ص ۱۹۵) در نهایت، این تکنیک‌ها ناظر به قبل از ارتکاب جرم است. با توسل به آنها فرد، ارتکاب را برای خود تسهیل می‌کند. خنثی‌سازی موجب می‌شود عقلانیت و وجدان

درونی بزهکار، او را از ارتکاب جرم باز ندارد و ارتکاب جرم را برای او مشروع جلوه نماید. لذا به مجرم اجازه می‌دهد که به عمل خود همان اعتباری را بدهد که فرد درستکار به عمل خود می‌دهد. به این ترتیب نظریه ماتزا راجع به علل بزهکاری چیزی نمی‌گوید. (نجفی ابرندآبادی، پیشین، ص ۷۸) به عبارت دیگر چنین تکنیک‌هایی نمی‌توانند برای تبیین رفتار بزهکار به کار روند بلکه به منظور ارائه یک توجیه برای ارتکاب جرم قبل از اینکه محقق شود به کار می‌روند. (Harrendorf, op.cit, p249) ماتزا پنج گونه عمده از تکنیک‌های خنثی‌سازی را مورد توجه قرار می‌دهد که عبارتند از انکار مسئولیت، انکار صدمه، انکار قربانی، محکوم کردن محکوم‌کنندگان، توسل به علایق عالی (ملویله و دیگران، پیشین، ص ۱۹۵) که هر یک از تکنیک‌ها را در خصوص جرایم علیه بشریت بررسی می‌نماییم:

۱) انکار مسئولیت: انکار مسئولیت می‌تواند بر اساس وجود مقام ما فوق و لزوم اطاعت از وی محقق شود. در واقع اکثر مرتکبین جرایم علیه بشریت، عضو یک نوع واحد نظامی بنیاد هستند. تقریباً تمام این واحدها با ویژگی‌های سازمانی خاص، مشخص می‌شود. یک نظم و سلسله مراتب بسیار مطلق و خشک که از افراد اطاعت، انضباط و وفاداری خواسته می‌شود. در این تشکیلات، رهبران خط مشی را تعیین و افراد بدون هیچ پرسشی اجرا می‌کنند و مسئولیت اقدامات بر اساس یک سطح از خط مشی منحصرأ بر عهده رهبران است. (Smeulers, 2004, p. 241) افراد هیچ سؤالی درباره اینکه چه چیزی درست یا نادرست است، نمی‌پرسند بلکه قاعده این است که مافوق هایشان می‌دانند و مسئولیت را عهده‌دار می‌باشند. (Smeulers, 2014, p. 255) به این ترتیب بسیاری از مرتکبین، جرم خود را چنین توجیه می‌کنند که آنها نه یک جرم بلکه یک وظیفه را انجام می‌دهند. آنها نه یک جنایتکار بلکه یک وفادار و وظیفه‌شناس هستند. در واقع، بودن در یک سلسله مراتب اطاعت، موجب می‌شود افراد بدون اینکه خودشان متوجه باشند یک مانع وجدانی ارزشمند و مهم در ارتکاب شکنجه، نقص عضو و کشتار هم نوع، از پیش تقلیل یافته و ضعیف شود. (Smeulers, 2004, p. 242) «ارنست کالن برونر»، یکی از افسران نازی که در دادگاه نورنبرگ محکوم به اعدام شد، زمانی که قبل از اجرای حکم اعدام به وی گفتند اگر مطلبی دارد بگوید چنین گفت: «من با قلبی پر از علاقه به ملت و وطنم خدمت کرده‌ام. من آنچه را که انجام داده‌ام وظایفی بوده که طبق قوانین کشورم انجام داده‌ام.» (مروندی، ۱۳۴۱، ص ۷) «گورینگ» نیز یکی دیگر از متهمین دادگاه نورنبرگ که در نهایت محکوم به اعدام گردید در جلسه دادگاه در توجیه جنایات خود چنین بیان داشت: «من و سایرین هیچ کدام در تصمیمات هیتلر شرکت نداشتیم، او تنها فردی بود که در آلمان تصمیم

می‌گرفت و من نیز در ردیف اشخاصی بودم که دستورات او را اجرا می‌کردم.» (کارتیه، ۱۳۶۳، صص ۲۷ و ۲۸) به این ترتیب این تکنیک با توجیه جرم و خنثی نمودن موانع وجدانی درونی رانش فرد به ارتکاب فجایع را ممکن می‌سازد.

۲- انکار صدمه: «هارندورف» در این زمینه چنین بیان می‌دارد: «مطابق نظر «کوهن» تصور انکار صدمه زمانی که بحث فجایع، مطرح می‌شود مشکل است. اما «گوارز» به درستی تأکید می‌نماید که تعبیر زبان شناختی خاص می‌تواند به عنوان ابزاری برای انکار صدمه مورد توجه قرار گیرد.» (Harrendorf, op.cit, p. 250) مثلاً نسل کشی با تعبیر انحرافی به‌سازی نژادی، قتل عام تحت عنوان پاکسازی سرزمین، اخراج جمعیت با تعبیر اسکان جدید، کشتار اقلیت‌های معترض به تبعیض با تعبیر مبارزه با تروریسم در انکار صدمه و توجیه آن به کار می‌رود.

۳- انکار قربانی: انکار قربانی با تکنیک‌های خنثی سازی مختلفی محقق می‌شود. از جمله با مقصر دانستن قربانی به عنوان دشمنی که اولین ضربه را وارد نموده و بنابراین می‌بایست این ضربه به خود او برگشت داده شود. مقصر انگاری به توجیه جرم و تسهیل ارتکاب آن کمک می‌کند. در این زمینه قربانی، کسی است که مقصر است. مقصر دانستن قربانیان احساس گناه افراد را از بین می‌برد یا کاهش می‌دهد. (Waller, 2002, p. 251) به‌عنوان نمونه یکی از توجیه‌های صرب‌ها برای کشتار مسلمانان خیانت یا ارتداد مسلمانان بود. به عقیده آنها اسلاوها ذاتاً مسیحی هستند و گروه آنها به مذهبی دیگر خیانت قومی و نژادی است. آنها مسلمانان را به عنوان مرتدان و گمراهان توصیف می‌کردند. سلز استدلال نموده چنین اعتقادی تهییج و توجیه کشتار مسلمانان بوسنی را در تعقیب و پیگیری یک وضعیت قومی - مذهبی خالص فراهم نمود. (Waller, 2013, p. 485) درباره توجیه کشتار یهودیان بر اساس این برداشت، کلارک به نقل از اودوئل چنین بیان می‌دارد: «شاید عجیب‌ترین و روشن‌ترین مصداق از قدرت مخرب مقصر انگاری در مضمون و درون مایه یهود ستیزی در خصوص تقصیر همیشگی یهودیان به خاطر مرگ عیسی مسیح باشد.» (Clark, 2009, p. 425) در این زمینه همچنین تقصیر شکست‌ننگین آلمان در جنگ جهانی اول به گردن یهودیان افتاد. نه تنها تقصیر این شکست بلکه تقصیر بسیاری دیگر از مشکلات و مصیبت‌ها از جمله بحران اقتصادی که گفته می‌شد نتیجه حرص و طمع یهودیان است نیز به گردن آنها افتاد. (Smeulers, 2011, p. 67) در رواندا هم یکی از توجیه‌های هوتوهای افراطی برای کشتار توتسی‌ها این بود که توتسی‌ها رئیس‌جمهورشان که از قوم هوتو بود را کشته بودند. (Smeulers and Hoex, 2010, p. 439)

در حال حاضر نیز یکی از توجیه‌های وهابیون در شیعه ستیزی این است که شیعه‌ها، کافر و ملحد هستند و باید کشته شوند.

۴- محکوم کردن محکوم کنندگان: در زمینه جرایم بین‌المللی با اشاره به نسل‌کشی‌ها و قتل عام‌های انجام شده توسط دولت‌های دیگر محقق می‌شود. لذا هر گونه انتقاد ناخوشایند و تقبیح اقدامات، ریاکارانه است. (Harrendorf, op.cit, p. 250) به‌عنوان نمونه به عقیده بسیاری از مرتکبین جرایم علیه بشریت، آمریکا که عامل کشتار هزاران انسان بی‌گناه در جریان بمباران شیمیایی هیروشیما و ناکازاکی است نمی‌تواند اقدامات آنها را محکوم کند.

۵- توسل به علایق عالی: توسل به علایق عالی عبارت است از توسل به جهان‌بینی و ایدئولوژی‌های فراگیر که چنین جرایمی را تأیید و توجیه می‌نمایند. از جمله تکنیک توسل به علایق عالی، جهان‌بینی عفو و آمرزش است که در بردارنده این باور است که کشتن قربانی، موجب عفو و آمرزش مرتکب می‌شود. به‌عنوان نمونه در جریان جنگ‌های یوگسلاوی سابق، کشیش‌های کاتولیک کروات نابود کردن و ریشه‌کنی مسلمانان بوسنی را رحمت و دعاهای خیر آیینی توصیف می‌کردند. (Waller, 2013, p. 483) یا توجیه برخی از مفتی‌های اهل سنت و وهابی‌ها که کشتن شیعه را مساوی با آمرزش گناهان و ورود به بهشت می‌دانند.

۵-۱ نظریه انتخاب عقلانی یانگ

نظریه انتخاب عقلانی، دیدگاهی در خصوص مسأله جرم است که برگرفته از آنچه که یانگ «جرم‌شناسی اداری» می‌خواند، می‌باشد. (والک لیت، ۱۳۸۶، ص ۷۱) این نظریه که احیاگر نظریه‌های قدیمی سودگرایی است که به پیش از جامعه‌شناسی باز می‌گردند و با نام افرادی همچون «آدام اسمیت»، «جرمی بنتام»، «سزار بکاریا» و «جیمز میل» گره می‌خورند، داستان ساده‌ی انسان اقتصادی را بیان می‌دارد. انسان اقتصادی، همانی است که همواره در جستجوی فرصت‌ها است، انتخاب‌های غیر اخلاقی و غیر اجتماعی را با هدف حداکثر کردن سود شخصی خویش به انجام می‌رساند. (مگوایر و دیگران، پیشین، ص ۳۴۷) این عقیده که انسان‌ها را باید به چشم موجوداتی نگرست که تابع انگیزه حداکثر کردن سود هستند، ریشه در سنتی دیرپا در علم اقتصاد دارد؛ بر این اساس فرد بر پایه هزینه‌ها و فایده‌هایی که انجام کارهای مختلف برایشان می‌تواند به ارمغان آورد، دست به تصمیم‌گیری عقلانی می‌زنند. (والک لیت، پیشین، ص ۷۲) انسان اقتصادی در رفتار بزهکارانه خویش فاقد انگیزه‌های پیچیده است. او بسیار شبیه هر کدام از ما است و یا شاید بهتر از ما هم باشد؛ مانند هر فرد دیگری که می‌تواند به سادگی

نمونه‌ای از ما تلقی شود. (مگوایر و دیگران، پیشین، ص ۳۴۷) البته نباید فراموش کرد که جرم فقط بدان خاطر که یک بزهکار با انگیزه ارتکاب جرم وجود دارد، روی نمی دهد. نظریه انتخاب عقلانی چنین می گوید که فرصت ارتکاب جرم نیز باید وجود داشته باشد. (والک لیت، پیشین، ص ۷۴) در خصوص موضوع مورد بحث باید گفت کشتارهای جمعی و نسل کشی‌ها مملو از نمونه‌های مرتکبانی است که موقعیت‌های خاص و افراطی را برای پیشبرد نفع شخصی شان در راستای مطالبه قدرت، اموال و دارایی به کار بردند. در جریان کشتار یهودیان، بسیاری از آنها به خاطر دستیابی به اموال و جواهراتی که داشتند کشته شدند. گزارش زیر از یک مرتکب هوتو از نسل کشی رواندا روشن کننده این واقعیت است. « شالوم یک دانشجوی ناموفق بود که هنگامی که قتل عام شروع شد یک ایستگاه بازرسی را اداره می کرد. او بیشتر اوقات مسلح به یک تفنگ و نارنجک‌هایی بود که از کمر بندش آویزان بود و در جایگاه خود، هم زیر دستان و هم رهگذران را اذیت می کرد. یک شاهد عینی که شالوم را به هنگام تحصیل در دانشگاه می‌شناخت شهادت داد که او یک مرد را به منظور سرقت گاوش کشت.» (Waller, 2010, p. 34) نمونه دیگر تبیین جرایم ارتكابی سران حزب بعث بر این اساس می باشد. به این معنا که آنها برای اینکه جایگاه خوب و قابل توجهی در حزب داشته باشند، مرتکب جرایم مختلفی چون کشتار مردم، قتل و کشتار رقبا و ... می شدند. (حیدر الشیخ، پیشین، ص ۱۲۲)

۶-۱ نظریه فعالیت روزمره کوهن

مطابق این نظریه، جرم ریشه در معماری زندگی روزمره دارد. به بیانی دقیق تر جرم را باید در همگرایی مکانی آنچه بزهکاران با انگیزه، اهداف مناسب، و نبود نگرهبانان توانا خواند می شود یافت. (مگوایر و دیگران، پیشین، ص ۳۴۹) به عبارت دیگر بزهکاران، مردمانی معمولی هستند که جرم‌هایی معمولی را مرتکب می‌شوند و این پاسخی است به عرضه موقعیت‌هایی بزه ساز که آنها خود را در آن می‌یابند. (والک لیت، پیشین، ص ۷۵) در خصوص جرایم علیه بشریت باید گفت تقریباً تمام دوره‌های خشونت جمعی و کشتارها حکایت از سودجویان بسیاری دارد. گروه هدف معمولاً یک اقلیت ثروتمند است که افراد بسیاری به موجب شرایط خاص پیش آمده، نا بسامانی و نبود کنترل از حذف و نابودی آنها منتفع می‌شوند. در رواندا اینترهاموی از فقرا و بیکاران انتخاب شدند و توتسی‌های ثروتمند، هدف بودند لذا آنها با داشتن انگیزه قوی و وجود آماج جاذبه دار و فقدان موانع یا محافظین توانمند هرچه خواستند کردند تا چیزهای مفت و مجانی به دست آورند.

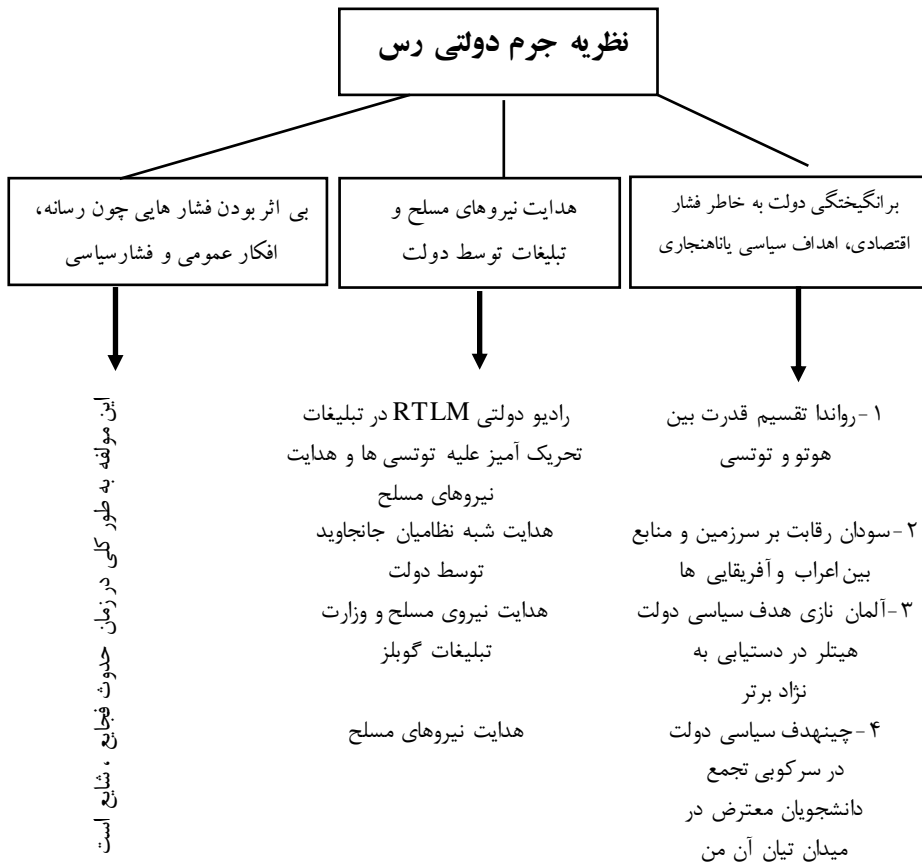
۲- نظریه های نوین

در این مبحث چند نظریه نوین که توسط جرم شناسان مطرح و بیشتر با تمرکز بر روی متغیرها به توجیه جرایم علیه بشریت می پردازند را مورد بررسی قرار می دهیم.

۱-۲ نظریه جرم دولتی

جرم دولتی عبارت است از رفتارهایی که به موجب قانون، مجرمانه تلقی شده و توسط مقامات دولتی در راستای وظیفه شان به عنوان نماینده دولت ارتکاب می یابند. (Pruitt, op.cit., p. 3) همچنین در تعریف دیگر، جرم دولتی به عنوان هر اقدام نقض کننده حقوق بین الملل کیفری، اطلاق می شود زمانی که این اقدامات توسط افرادی ارتکاب می یابند که در موقعیت رسمی یا غیر رسمی به عنوان عوامل دولتی، متعاقب دستورات صریح یا ضمنی دولت عمل می نمایند. (Rothe, op.cit., p. 4) در نگاه «چامبلیس»، عامل اصلی جرم، افراد یا پذیرش کمتر یا بیشتر هنجارها و ارزش های فرهنگی از سوی آنان نیست بلکه عامل اصلی، دولت و منافع سیاسی و اقتصادی است که قانون و اعمال آن ضرورتاً در خدمت آنها هستند. (والک لیت، پیشین، ص ۵۱) بر این اساس، اکثر محققین جرم دولتی معتقد هستند که دولت باید به عنوان یک عامل مجرمانه اصلی مطرح شود، زیرا بسیاری از جرایم عیناً خارج از بافت دولت غیر قابل تصور هستند و برخی از جرایم نتیجه سیاست صریح دولت می باشند. (Pruitt, op.cit., p. 3) به عنوان نمونه «اسچابیس» در این زمینه می نویسد «محاکم بدوی و تجدید نظر دادگاه بین المللی کیفری برای یوگسلاوی سابق (ICTU) به این نتیجه رسیدند که کشتار جمعی مردان بوسنی در سربرنیتسا بخشی از یک طرح اعدام برنامه ریزی شده توسط یک نهاد دولتی یا شبه دولتی بود. در دادگاه بین المللی کیفری برای رواندا (ICTR) اگرچه این موضوع، مطرح نشد اما تمامی ناظران آگاه می دانند که نسل کشی در رواندا، یک برنامه یا سیاست از جانب دولت و یا حداقل از جانب گروه قدرتمند در درون دولت بود.» (Schabas, 2008, p.p 957-958) «هاگان» و «ریموند-ریچموند» نیز در تحلیل جرم شناسانه نسل کشی در سودان شواهدی ارائه می دهد که دولت سودان به طور مستقیم اقدام به حمایت از قتل های خشونت آمیز و تجاوز به عنف نموده است. (Hagan and Rymond-Richmond, 2005, p525) در این زمینه، «رس» یک نظریه جرم دولتی ارائه می نماید. این نظریه مشتمل بر سه مؤلفه است که می تواند جرم دولتی را به دنبال داشته باشد: (۱) یک دولت به خاطر فشار اقتصادی، اهداف سیاسی یا ناهنجاری برانگیخته می شود. (۲) یک موقعیت در جایی که دولت، اطلاعات، تبلیغات

و نیروهای مسلح را هدایت می‌نماید. (۳) فشارهایی همچون رسانه‌ها، افکار عمومی و فشار سیاسی بی اثر باشد. (Pruitt, op.cit, p. 3) چند نمونه از ارتکاب این جرایم بر اساس نظریه «رس» در قالب نمودار بررسی می‌شود:



۲-۲ نظریه انطباق اجتماعی مایر و دیگران

این نظریه در قالب شش مؤلفه یک تبیین جرم شناختی از محرک‌های جرایم علیه بشریت را ارائه می‌نماید و تلویحاً چند سطحی است؛ عوامل سطح گروهی، جامعه محلی، اجتماعی و عوامل سطحی فردی که با هم در یک زنجیره معین که موجب رفتارهای فجیع می‌شوند جمع می‌شوند. این نظریه بر مبنای یک مطالعه موردی خاص اقتباس شده است؛ کشتار جمعی نسل کشی وار که در ده جولای ۱۹۴۱ در جدواین لهستان اتفاق افتاد، بر اساس دامنه‌ای از کشتارها

که معرف یک دسته جرایم گسترده علیه بشریت و متضمن فوران ناگهانی بالاترین خشونت جمعی که هنوز هم در مکان‌هایی مشابه مانند رواندا، دارفور، بوسنی و... آشکار و هویدا است. در واقع این نظریه بر یک دامنه و گستره‌ای از عوامل که ممکن است فرد معینی را به شرکت در این جرایم وادار نماید تأکید می‌نماید.

مؤلفه‌های توجیهی این نظریه عبارتند از:

۱- فشار اجتماعی و پرخاشگری خشم آلود: فشار اجتماعی شدید و فراگیر، معلول ناامنی، خطر، ترس و وحشت، محرومیت، فشار اقتصادی و سیاسی و یا اشغال نظامی، پیش شرط جرایم علیه بشریت است. به عبارت دیگر اغلب گزارش‌های نسل‌کشی، موافق و منطبق با این ایده هستند که فشار یک پیش شرط ضروری و لازم برای جرایم علیه بشریت بوجود می‌آورد. بر همین اساس این جرایم از طریق فرایندهای سطح فردی و گروهی که در برانگیختگی و پرخاشگری خشم آلود مبتنی است محقق می‌شوند. نتیجه منطقی این موضوع این است که هر اندازه انواع بیشتری از فشار وجود داشته باشد و دامنه و ابعاد آن گسترده تر باشد احتمال اینکه جرایم علیه بشریت اتفاق بیفتند بیشتر خواهد بود. البته فشار همراه با برانگیختگی و پرخاشگری خشم آلود برای وقوع جرایم علیه بشریت کافی نیست بلکه همان طور که مؤلفه‌های بعدی بیان می‌دارد یک سلسله فرایند باید پدیدار شوند. فشار موجب می‌شود افراد، برانگیخته و تحریک شوند و این برانگیختگی، احساسات و فرایندهای فیزیکی را به مسیرهایی متمایل می‌سازد که خشم و غضب را مورد توجه و تأیید قرار می‌دهند. یک مجموعه تحقیق گسترده حاکی از این است که افرادی که به طور شدید برانگیخته و تحریک می‌شوند تمایل دارند انواع گسترده‌تری از رویدادها و وقایع را به عنوان تهدید کننده، تعبیر و تفسیر نمایند. تهدیدها را همه جا می‌بینند و به آنها به طور تهاجمی تر و پرخاشجویانه تر پاسخ می‌دهند.

۲- تشدید وابستگی‌های گروهی اولیه: فشار اجتماعی و برانگیختگی و پرخاشگری خشم آلود پشت سر هم منجر می‌شود به: الف) تضعیف انسجام و همبستگی در سطح اجتماعی و بین گروهی. ب) سوق دادن افراد به مسیری که با شدت بیشتری بر آنچه که با تعصب، تحت عنوان «ما در مقابل آنها» توصیف می‌شود، تکیه نمایند. به عبارت دیگر فشار و ترس، افراد را به منظور تحصیل امنیت به سوی نزدیک‌ترین گروه‌ها سوق می‌دهد. نفع شخصی که در مواقع خطر و بحران برجسته می‌شود، اذعان می‌دارد که در گروه‌ها نسبت به تنها بودن، امنیت بیشتری وجود دارد. گروه‌ها باید آشنا و شناخته شده باشند. فشار و برانگیختگی، سوء ظنی را نسبت به سایر افراد غیر خودی ایجاد می‌کند که آنها را خطرناک یا بی‌ارزش تلقی می‌نماید. به این

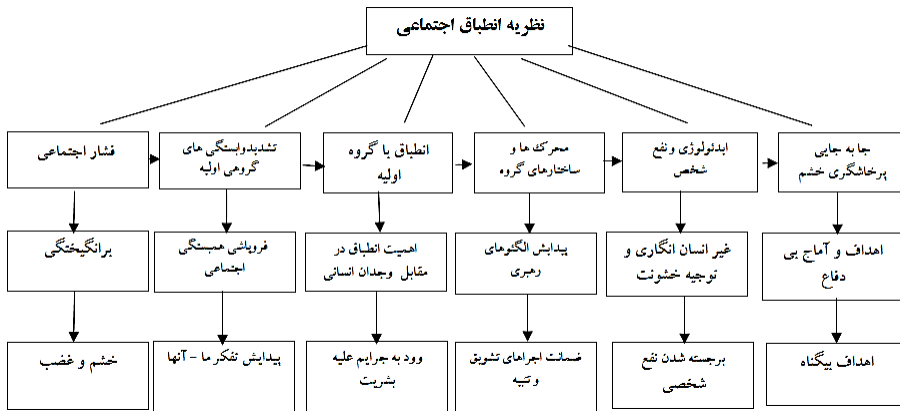
ترتیب همبستگی اجتماعی در سطح گسترده فرو می‌پاشد و افراد وحشت زده و هراسان به سوی گروه‌های همانند سوق داده می‌شوند. خشم و عصبانیت تقویت می‌شود و گروه، قدرتی افزایش یافته و فراتر از اعضایش به دست می‌آورد.

۳- انطباق با گروه اولیه: با توجه به تضعیف همبستگی اجتماعی و بین‌گروهی و همچنین با توجه به فشار برای تکیه جدی‌تر بر وابستگی‌های درون‌گروهی، فرایندهای متداول جامعه‌پذیری و انطباق با هنجارهای گروه اولیه و نخستین، ساز و کارهای اصلی خواهد بود که بر اساس آنها افراد و ادار به شرکت در جرایم علیه بشریت و احتمالاً اشکال دیگر جرم می‌شوند. به عبارت دیگر در جریان این فرایندهای انطباق، افراد به وجدان انسانی به نفع انطباق گروهی اهمیت نمی‌دهند.

۴- محرک‌ها و ساختار گروهی: درون یک گروه که تحت چنین شرایط و اوضاع و احوالی دور هم جمع می‌شوند، گروه‌های افراطی بنیاد ستیز و ویژگی‌های خاص دارند، اقداماتشان بر مبنای طمع است تا عقل و منطق. در چنین گروه‌هایی الگوهای رهبری و هدایت به سرعت بوجود می‌آیند. افراد بر اساس فرایندهای انطباق یا مواجه شدن با ضمانت اجرایی چون اخراج یا کشته شدن به طور فزاینده‌ای مایل یا مجبور به گردن نهادن به سلطه و نفوذ رهبران و به دنبال آن مایل یا مجبور به قبول وظایف محوله در راستای کشتار و قتل عام می‌شوند.

۵- ایدئولوژی و نفع شخصی: جرایم علیه بشریت احتمالاً زمانی واقع می‌شوند که محرک‌ها و فعالیت‌های گروهی با نظام‌های اعتقادی که دیگران را غیر انسان تلقی می‌نمایند و خشونت را موجه و قابل قبول می‌نمایند، تقویت شوند و با اصول و ارزش‌های بالاتر در راستای نفع شخصی پیوند بخورند.

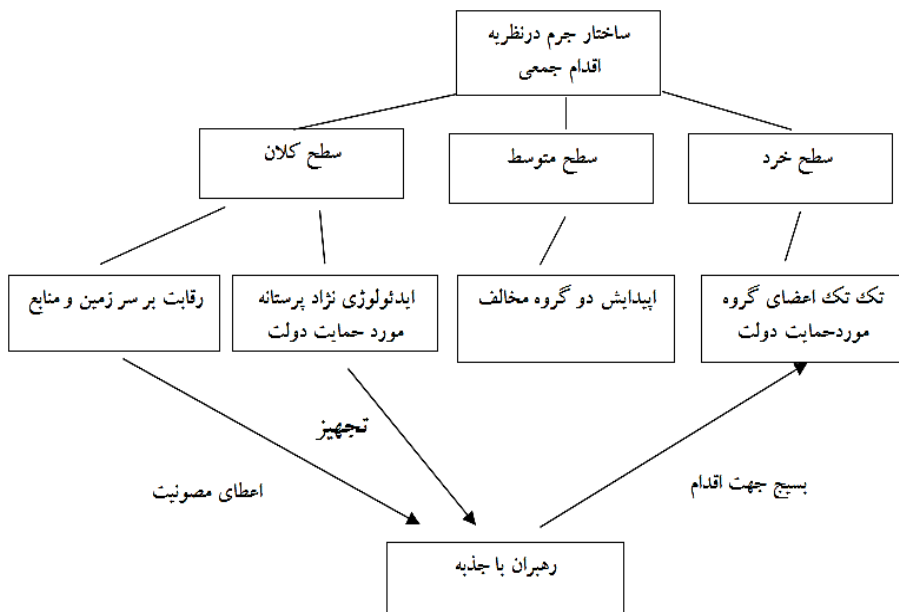
۶- جابجایی پرخاشگری خشم آلود: در این شرایط زفتارهای خشن و بی‌رحمانه احتمالاً می‌بایست به سمت اهداف و آماج بی‌دفاع و آسیب‌پذیر هدایت شوند. یک گروهی که با اطمینان و بدون هیچ خطری، خشم و غضبشان را متوجه آنها نمایند. (Maier-Katkin and Others, op.cit, p.p 239-247) این نظریه علاوه بر کشتار یهودیان جدواین می‌تواند کشتارها در رواندا (توتسی‌ها و هوتوها) و یوگسلاوی (صرب‌ها و مسلمانان) و سایر وقایع را با کمی تغییر در سطوح علی توجیه نماید.



۲-۳ نظریه اقدام جمعی هاگان و ریموند - ریچموند

این نظریه که بر مبنای مطالعه فجایع ارتكایی در دارفور سودان است، هاگان و ریموند - ریچموند بر روی ساختاری تمرکز می‌کند که در آن یک وضعیت در سطح کلان با یک فرایند علی در سطح خرد توضیح داده می‌شود. استدلال می‌کنند که در سطح کلان، فجایع ارتكایی، یک تابع از دو رویداد متقاطع است. رقابت بین اعراب و آفریقایی‌های سیاه پوست بر سر زمین و منابع از یک طرف، و ایدئولوژی راهبردی دولت در حمایت از اعراب با تکیه بر برتری اعراب مسلمان بر مسلمانان آفریقایی از طرف دیگر. ساختارها در سطح کلان یعنی رقابت و ایدئولوژی، دو گروه مخالف در سطح متوسط که منافع سازماندهی شده مشخصی دارند را بوجود می‌آورد، این دو گروه عبارتند از: اعراب (جانجاوید و دولت سودان) و سیاهان آفریقایی (زاگوا، ماسالیست، فور و جبال) سپس تک تک اعضای گروه عرب با نهادینه کردن ایدئولوژی نژاد پرستانه به رفتارهای وحشیانه همراه با القاب نژادی غیر انسان انگاری می‌پردازند؛ اقدامی هدفمند در سطح خرد در راستای منافعشان در رقابت بر سر زمین و منابع، به گونه‌ای که چنین اقدامات فردی به اقدام جمعی می‌پیوندد. از جمله خشونت جمعی، تجاوز به عنف و دیگر فجایع که با انگیزه نژادی فراگیر توجیه می‌شود و به یک خشم متعصبانه منتهی می‌شود. از نظر هاگان و ریموند - ریچموند اقدام جمعی حلقه ارتباط اساسی خرد به کلان را تشکیل می‌دهد. به این معنا که یک فرایند سطح کلان و متوسط وجود دارد که افراد را زمانی که یک هدف مشترک وجود دارد در اقدام، جمع می‌نماید. این در نتیجه «تأثیر اجتماعی» در قالب توانایی افراد معین در آماده نمودن دیگران برای پذیرش اهداف مشترک تقویت می‌شود. به عبارت دیگر اصطلاح «تأثیر اجتماعی» اشاره دارد به مهارت‌های اجتماعی فردی که موقعیتش در یک

ساختار اجتماعی او را به ویژه در بسیج و آماده سازی دیگران به سوی انجام اقدامات، برجسته می‌نماید. بر این اساس هاگان و ریموند - ریچموند از تأثیر اجتماعی به‌عنوان یک ساز و کار پیونده دهنده استفاده نمودند و برای برجسته نمودن اینکه چگونه اقدامات افرادی معین به دیگران القا می‌نماید که در اقدام جمعی به یکدیگر ملحق شوند. در این مورد خاص، آنها از مفهوم تأثیر اجتماعی بهره می‌گیرند تا نقش اساسی رهبران شبه نظامی جانجاوید را در میدان دادن به فجایع توضیح دهند. این رهبران نظامی به خصوص موسی هیلال در موقعیت های قدرت و یک شبکه دقیق در انجام اقدامات فجیع هستند. لذا در یک وضعیت نابسامان، یک رهبر پر جذب می‌تواند ابزاری باشد که از طریق آن اعضاء قادر باشند برای اقدام دسته جمعی بسیج شوند. رهبران شبه نظامی در بسیج شبه نظامیان عرب به خصوص ترویج یک ساختار نژاد پرستانه اقدام جمعی به منظور توجیه کشتارها، تجاوز و دیگر فجایع مؤثر می‌باشند. موسی هلال به یک گزارشگر گفت « دعوت دولت به اقدام مسلحانه توسط رهبران قبایل پاسخ داده می‌شود و به اجرا در می‌آید. هر دولتی می‌آید و اینجا ما را پیدا می‌کند.» (Hagan and Rymond-Richmond, 2009, pp 121-135)



نتیجه‌گیری

اگرچه جرم‌شناسی در یک دوره نسبتاً طولانی از توجه و مطالعه جرایم علیه بشریت به عنوان نقض‌های فاحش حقوق بین‌الملل اجتناب نموده است، اما در مجموع دریافت‌های مناسبی در فهم این جرایم دارد. این دریافت‌ها که مبتنی بر شواهد علمی و ادله تحقیقی است می‌تواند در تدوین یک راهبرد بین‌المللی منطقی در پیشگیری از این جرایم و کاهش صدمات و خسارات ناشی از آنها و در نهایت تحقق عدالت در جهان و ترسیم آینده بهتر کمک نماید. نظریه‌های جرم‌شناسی متضمن برداشت‌های تحلیلی هستند که می‌توانند بخشی از واقعیت جرایم علیه بشریت را توجیه نمایند، به گونه‌ای که مفاهیم و رویکردهای این نظریه‌ها در تبیین این جرایم و تحقق رسالت فوق‌بسیار کاربرد دارد. در این راستا با توجه به فجایع در حال ارتکاب در جهان و بویژه خاورمیانه نظریه جرم دولتی، بهتر می‌تواند واقعیت این جرایم را توجیه نماید. لذا یک رویکرد منطقی بر اساس این نظریه می‌تواند تقویت حکمرانی خوب باشد که تمام ساز و کارهایی که می‌تواند زمینه و عوامل جرایم علیه بشریت را حذف یا کاهش دهد، دارا باشد. به عبارت دیگر ایجاد یک حکومت خوب مبتنی بر احترام به قانون یکی از مولفه‌های تعیین‌کننده برای شکستن چرخه‌های خشونت و ارتکاب جرایم علیه بشریت است. بر این اساس در حوزه سیاست جنایی بین‌الملل با توجه به اینکه عمده‌ی جرایم علیه بشریت در حکومت‌های سلطه‌جو و دیکتاتوری که بر پایه حاکمیت قانون بنا نشده اند ارتکاب می‌یابند، جرم‌انگاری تاسیس و شرکت در اداره چنین حکومت‌هایی به عنوان جرم مانع می‌تواند در پیشگیری از این جرایم موثر واقع شود. در بین نظریه‌های کلاسیک جرم‌شناسی نیز نظریه فنون خنثی‌سازی که متضمن توجیه جرم و خنثی نمودن عقلانیت و وجدان درون با تمسک به تکنیک‌های خنثی‌سازی از سوی مرتکبین می‌باشد، در توجیه مداخله اشخاص در ارتکاب جرایم علیه بشریت بسیار کاربرد دارد. بر این اساس مقابله با ایدئولوژی‌های افراطی و محرک که خشونت را توجیه و نقش تعیین‌کننده در ارتکاب جرایم علیه بشریت دارند یکی از راهکارهای موثر در پیشگیری از جرایم مزبور بر مبنای این نظریه می‌باشد.

فهرست منابع

- ۱- الشیخ، حیدر، رویکرد جرم‌شناختی به محکومان دادگاه عالی جنایی ویژه سران حزب بعث، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه شهید بهشتی.

- ۲- ستوده، هدایت الله، آسیب شناسی اجتماعی (جامعه شناسی انحرافات)، تهران، انتشارات آوای نور، چاپ بیست و یکم، ۱۳۸۹.
 - ۳- سوتیل، کیت، پیلو، مویرا و تیلور، کلر، شناخت جرم شناسی، ترجمه میر روح الله صدیقی، تهران، نشر دادگستر، چاپ دوم، زمستان ۱۳۸۸.
 - ۴- کارتیه، ریموند، اسرار دادگاه نورنبرگ، ترجمه نجفقلی پسبان، چاپ اول، تهران، انتشارات یادگار، ۱۳۶۳.
 - ۵- گسن، ریموند، مقدمه‌ای بر جرم‌شناسی، ترجمه مهدی کی‌نیا، تهران، نشر مترجم، چاپ اول، ۱۳۷۰.
 - ۶- ملویله، گینور، مورگان، کیت، نوریس، گارت، والکینگتن، ژئو، نظریه‌های جرم، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی، تهران، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۸۹.
 - ۷- مگوایر، مایک، مورگان، راد، رینر، دانشنامه جرم‌شناسی آکسفورد (جلد اول)، ترجمه حمید رضا ملک محمدی، تهران، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۸۹.
 - ۸- نجفی ابرندآبادی، علی حسین، جامعه شناسی جنایی (تقریرات)، ۱۳۹۱.
 - ۹- والک لیت، ساندر، شناخت جرم‌شناسی، ترجمه حمید رضا ملک محمدی، تهران، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۸۶.
 - ۱۰- ولد، جورج، برنارد، توماس، اینیپس، جفری، جرم‌شناسی نظری (گذری بر نظریه‌های جرم شناسی)، ترجمه علی شجاعی، تهران، انتشارات سمت، چاپ چهارم، ۱۳۹۰.
 - ۱۱- ویلیامز، فرانک پی، مک شین، ماری لین دی، نظریه‌های جرم‌شناسی، ترجمه حمید رضا ملک محمدی، تهران، نشر میزان، چاپ پنجم، ۱۳۹۳.
- 12- Clark, Janine Natalya (2009), Genocide, war crimes and the conflict in Bosnia: Understanding the perpetrator, Journal of Genocide Research, 11 (4).
 - 13- Hagan John and Rymond-Richmond (2005), The criminology of genocide: The death and rape of Darfur, Journal Criminology. Vol (43), N (3).
 - 14- Hagan John and Rymond-Richmond (2009), Darfur and the crime of genocide, Cambridge university press.
 - 15- Harendorf, Stefan (2014), How can criminology contribute to an explanation of international crimes, Journal of International Justic. 12.
 - 16- Maier-Katkin, David, Mears, Daniel, Bernard, Thomas (2009), Towards a criminology of crimes against humanity, Theoretical Criminology, Vol. 13 (2).
 - 17- Pruitt, William R, (2014), How criminology can engage in the theorizing on Genocide, International Journal of Criminal Justic, V9 (1).
 - 18- Rothe, Dawn L (2009), Towards a criminology of international criminal law: An integrated theory of international criminal violation, International journal of comparative and applied criminal justice, vol. 33, No. 1.

- 19- Schabas, William (2008), State policy as an Element of international crimes, *Journal of criminal law & criminology*, Vol. 98, No. 3.
- 20- Smeulers, Alette (2014), X. Perpetrators of International Crimes: Towards a Typology, *Social Science Research Network*.
- 21- Smeulers, Alette (2011), Eroding the myth of pure evil when victims become perpetrators and perpetrators victims, In *victim logical approaches to international crimes: Africa*, Riann Letscher, Roelof Haveman, Ann – Marie de Borouwer and Antony Pemberton, Cambridge-Antwerp-Portland, Intersentia
- 22- Smeulers, Alette and Hoex Lotte (2010), Studing the Microdynamics of the Rwanda Genocide, *BRIT. J. Criminal*, 50.
- 23- Smeulers, Alette (2004), What transforms Ordinary people into gross human rights violators, In Sabine C. Carey and Steven C. Poe. *Understanding Human Rights Violations*, London: Ashgate.
- 24- Waller, James (2013), Religion and evil in the context of genocide, *APA handbook of psychology, religion, and spirituality (Vol 1): Context, theory, and research*. APA handbooks in psychology. Pargament, Kenneth I. (Ed); Exline, Julie J. (Ed); Jones, James W. (Ed) (pp. 477-493), Washington, DC, US: American Psychological Association.
- 25- Waller, James (2010), The ordinariness of extraordinary evil: the making of perpetrators of collective violence, collective violence and international criminal justice, *An interdisciplinary approach Edited by Alette Smeulers* (pp19-37), Antwerp – Oxford – Portland.
- 26- Waller, James (2002), *Becoming Evil: How ordinary people commit Genocide and Mass Killing*, Oxford University Press.
- 27- Yacoubian, George (2000), The (in) significance of genocide behavior to the discipline of criminology, *Crime law & Social change*, 34